



## روسیه و آسیا!

امروز دیمیتری مدودف، رئیس جمهور روسیه در سخنرانی‌ای تحت عنوان «وضعیت کشور» مطالبی در مورد شرایط فعلی روسیه بیان داشت که به دلیل همسایگی این کشور با ایران می‌تواند بازتاب‌هایی مستقیم بر مسائل داخلی کشورمان نیز داشته باشد. به همین دلیل سعی خواهیم کرد تا حد امکان از سخنان مدودف «کشف رمز» کرده، ابعاد مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن را بشکافیم.

نخست می‌باید بپذیریم که پیش از به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین، که در عمل هنوز صاحب‌نظران وی را منبع الهام مدودف به شمار می‌آورند، سرنوشت فدراسیون روسیه، پس از دوره آشوبی که نتیجه فروپاشی اتحاد شوروی بود از نظر سیاسی در ابهام کامل قرار داشت. در دوره پوتین بود که تا حدودی خطوط اساسی و پایه‌ای در استراتژی‌های جهانی

«...[سیاست خارجی روسیه باید صرفاً عمل‌گرایانه باشد و در جهت حل مسائل مدرنیزاسیون کشور اجرا شود.]»

نووستی، ۱۲ نوامبر ۲۰۰۹

مدودف در ادامه، شمه‌ای از مدرنیزاسیون مورد نظر خود ارائه داده که کلاً بر پایه برخوردی شفاف با مسائل روزمره و نیازهای داخلی کشور روسیه تکیه دارد. در این راستا برخورد دولت می‌باید در چارچوبی محدود بماند که می‌تواند به بهبود وضعیت معیشتی مردم منتهی شود. کنار گذاشتن هر گونه برخورد ایدئولوژیک با مسائل سیاست خارجی در همین مختصر به صراحت دیده می‌شود.

خلاصه کلام از «اطلاعاتی» که از سخنرانی اخیر مدودف به دست می‌آوریم به صراحت می‌توانیم خطوط آینده سیاست خارجی روسیه را خصوصاً در ارتباط با قدرت‌های جهانی و همسایگان این کشور ترسیم کنیم. البته جهت ترسیم این خطوط، تحلیل‌گر نیازمند ارائه چند لایه اطلاعات جنبی خواهد بود، تا «کشف رمز» از سخنرانی مدودف اصولاً امکانپذیر شود. بنابراین در نخستین گام می‌باید بالاجبار نگاهی هر چند شتابزده به تحولات روابط نظامی میان مسکو و واشنگتن داشت؛ در کمال تأسف هنوز سنگ‌بنای روابط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی میان کشورها را همان ارتباطات نظامی می‌سازد.

روسیه ترسیم شد و کشور را از دوران فترت یلتسین برای درازمدت بیرون کشید. با این وجود الگوهای ارائه شده از سوی محفل پوتین اگر نگوئیم تماماً، اکثراً بر پایه نظارت عالی دولتی تکیه دارد. اصولاً در آندوره ارائه الگوهای دیگر غیرقابل تصور می‌نمود؛ ولی این «نظارت عالی»، همانطور که می‌توان حدس زد چندین نتیجه ملموس به همراه می‌آورد که نخستین و مزمن‌ترین‌شان خارج از عدم کارآئی، پرهزینه بودن و دوربودن این الگوها از نیازهای واقعی و روزمره مردم است. این بلائی است که سوسیالیسم در نظام اقتصادی پیشنهادی خود با آن روبرو شد و هنوز نیز صاحب‌نظرانی که حامی اقتصادهای کنترل شده و مدیریت‌های فراگیر دولتی هستند برای این «معضل» راه‌حلی نیافته‌اند. خلاصه کلام، تبدیل سرمایه‌دار به «کارمند دولت» اگر در نظریه پردازی‌های سیاسی و انسانی خوش‌آیند و دلگرم کننده می‌نماید، در عمل فقط فاجعه به بار می‌آورد! به همین دلیل مدودف در سخنرانی امروز خود ضمن اشاره به «ساختارهای گسترده» آن‌ها را «بی‌آینده» دانسته:

«آقای مدودف گفت [...] نهادهای بزرگی که توسط آقای پوتین تأسیس شده‌اند آینده‌ای در روسیه ندارند.»  
بی‌بی‌سی، ۱۲ نوامبر ۲۰۰۹

در اینکه این نوع «نهادگرایی» در یک ساختار دمکراتیک و انسان‌محور نمی‌تواند آینده‌ای داشته باشد مسلماً تردیدی نیست، با این وجود پیش از نهادن نقطه پایان بر فلسفه وجودی «نهادهای بزرگ» در جامعه، نخست می‌باید الگوی جایگزین را نه تنها از نظر ایدئولوژیک که در زمینه‌ای واقع‌گرایانه استوار کرد. شاید در همین چارچوب باشد که مدودف در سخنرانی خود پیشنهاد می‌کند:

از منظر نظامی تحلیل‌گران جهت بررسی روابط غرب با روسیه امروز نیازمند ارائه مستندات گسترده نیستند. به طور خلاصه، زمانیکه کنترل نظامی در اردوگاه شرق از هم فروپاشید تمامی ساختارهای «امنیتی - نظامی» در سطح جهان ضربه مهلکی متحمل شدند. ولی در ورای این ضربه عظیم، استنباط اقتصادی غرب از شرایط کاملاً روشن بود؛ منطقه اروپای شرقی به همراه اتحاد شوروی پس از این فروپاشی می‌بایست تبدیل به «الدورادوی» سرمایه‌داری‌های غرب شود! همان برخوردی که پیشتر طی رشد و نمو سرمایه‌داری غرب در آفریقا، آسیای جنوب شرقی و حتی کشور خودمان، ایران شاهد بودیم. چپاول، حمایت از دولت‌ها و محافل فاسد و پوشالی، غارت مواد خام و نهایت امر، اگر منافع ایجاب کند برافروختن آتش جنگ! این پروژه غرب در فردای فروپاشی اتحاد شوروی بود! و در شرایطی که جهان می‌توانست با یک برخورد انسانی بسیاری از مصائب هولناکی را که امروز به روزمره انسان‌ها تبدیل شده از میان بردارد، «پایان» جنگ سرد برای سرمایه‌داری غرب فقط به معنای «آغاز» چپاولی نوین بود! مسلماً در پس این استنباط ویژه از روند تاریخ بشر، و نقش دولت‌ها و ملت‌ها در هزاره سوم، سنت‌های «مرضیه» و اشنگتن نقش اصلی را بازی می‌کرد.

در همین راستاست که طی نخستین سال‌های پس از فروپاشی استالینیسیم شاهد شکل‌گیری «امپراتوری‌های» پوشالی‌ای بودیم که با حمایت محافل مافیائی یک‌شبه از مرده‌ریگ صنایع غول‌آسای اتحاد شوروی سابق سر برمی‌آوردند و در این روند کارمندان یک‌لقبائی که تا چند ماه پیش از فروپاشی، برای دریافت اجازه جابجائی

از یک شهر به شهر دیگر می‌بایست یک هفته در برابر دفاتر حزب کمونیست صف می‌کشیدند، تبدیل به «امپراتوران» نفت و بانک و صنایع فولاد و گاز و غیره شدند. البته کسی نمی‌پرسید که در پس «کارائی» این حضرات چه دست‌هائی فعال شده! می‌دانیم که غرب هیچوقت از این گزافه‌گوئی‌ها نمی‌کند. ملت‌های جهان می‌بایست می‌پذیرفتند که «ظهور» این جماعت که ناکجاآبادهای سیاسی را یک‌شبه رها کرده، پای به مراکز تصمیم‌گیری در یک ساختار غول‌آسای صنعتی و مالی گذاشته‌اند، فقط و فقط به دلیل «فضیلت‌ها» و شایستگی‌شان در کارورزی‌های سرمایه‌سالارانه است! زهی خیال باطل! مردم جهان همه مخبط و احمق نیستند، قضیه از این حرف‌ها روشن‌تر بود.

جنگ‌های داخلی نیز که طی اینمیدت در مناطق مختلف اتحاد شوروی سابق و خصوصاً اروپای شرقی به راه می‌افتاد مسئله دیگری است که بررسی و تجزیه و تحلیل جداگانه‌ای را ایجاب می‌کند. ولی به صورت خلاصه بگوئیم که غرب جهت چپاول ملت‌هائی که از بند دیکتاتوری و استالینیسیم رها شده بودند، دست به هر جنایتی زد. در این روند «مقدس» سوءاستفاده از تمایلات مذهبی، قومی، نژادی و حتی بهره‌گیری از تقسیمات داخلی اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی کاملاً مجاز تلقی می‌شد! برخی اوقات جهت دامن زدن به جنگ‌های «نژادی»، مذهبی و قومی آنهم به صورتی کاملاً ساختگی، محافل غرب جهت توجیه خود فقط بر تقسیمات داخلی این کشورها پیش از فروپاشی استالینیسیم تکیه می‌کردند! می‌دانیم که این نوع تقسیمات داخلی از منظر قوم‌شناسی اصولاً فاقد هر گونه ارزشی است. با این وجود

بر اساس همین تقسیمات، کشوری چون چکسلواکی را یک‌شبه به دو نیم کردند تا هر نیمه آن در رأس یک شاخه از سیاست غرب در قلب اروپا بنشینند! و یا به یک‌باره ملت «اوکراین» سر از کاسه مورخان به در می‌آورد تا دشمن درجه یک روس‌ها شود، آنهم در تقسیمات جغرافیائی‌ای که فقط یادگار اتحاد شوروی است! یا شاهد تکرار خزعلاتی از قماش «تمدن کهنسال» و چندین هزار ساله «ملت» کوسوو می‌شویم! البته در این میان سرنوشت غم‌انگیز و هولناک مردم یوگسلاوی سابق، مسلماً از نظر تاریخی شاهدهی خواهد بود بر وحشیگری و لجام‌گسیختگی غربی‌ها و متحدان‌شان.

اوج این جنگ‌سازی‌ها، خارج از اوباش‌پروری‌های غرب در مناطق مسلمان‌نشین روسیه و در رأس آن در چچنی، همان «اسطوره» ساکاشویلی، مبارز گرجستانی است که قرار بود دست در دست «خاندان جلیل» علی‌وف نفت دریای خزر را به ثمن بخش در سواحل دریای سیاه تحویل نفت‌کش‌های غول‌آسای عموسام و جمبول بدهند!

عکس‌العمل در برابر این وحشیگری‌ها مسلماً فقط از نقطه نظامی می‌بایست آغاز می‌شد و چنین نیز شد. اشاره به جزئیات در اینجا غیرممکن است ولی این عکس‌العمل نظامی خارج از حملات کوبنده در جنگ ۳۳ روزه لبنان و سپس در جنگ قفقاز، نهایت امر به از سرگیری پروازهای استراتژیک هسته‌ای نیروی هوایی روسیه بر فراز مرزهای آمریکا، انگلستان و ... نیز منتهی می‌شود. پیام روشن بود، اگر اتحاد شوروی دیگر وجود ندارد، ساختاری در حال شکل‌گیری است که تهدید اتمی به همان اندازه در آن می‌باید «کارساز» تلقی شود. در این مقطع است که غرب، خصوصاً پس از تحمل شکست‌های استراتژیک و ایدئولوژیک سنگین در افغانستان و عراق نهایتاً دست به عقب‌نشینی می‌زند و به این ترتیب، در

آغاز دوره ریاست جمهوری مدودف فضای نوینی در دیپلماسی جهانی نیز گشوده می‌شود.

حال پس از این «مقدمه» طولانی می‌باید نگاهی به گزینه‌های ممکن روسیه در این فضای دیپلماتیک جدید داشته باشیم؛ فضائی که همانطور که گفته شد فقط در نتیجه حمایت نظامی ساختارها و تهدیدات مستقیم هسته‌ای تأمین شده. بدون پای گذاشتن در جزئیات می‌باید در همینجا عنوان کنیم که روسیه در شرایط جدید فقط دو گزینه داشت: تبدیل شدن به یک کشور متحد آمریکا، و یا بازی کردن نقش «دشمن» این کشور! ولی نمی‌باید فراموش کرد که هر کدام از این دو گزینه نکات مثبت و منفی‌ای از آن خود دارد. در نتیجه نخست نگاهی شتابزده به بازتاب‌های گزینه «اتحاد با آمریکا» خواهیم داشت.

این گزینه‌ای بود که از سال‌ها پیش، حتی طی دوران بلبشوی یلتسین نیز از طرف بوق‌های تبلیغاتی، و در کتب متعددی که تبلیغات‌چی‌های پنتاگون به زیور طبع می‌آراستند در آن دمیده می‌شد. خلاصه کلام گزینه‌ای بود بسیار روح‌افزا، خصوصاً برای صنایع غرب. در این چارچوب روسیه می‌توانست همچون کشورهای ایتالیا و فرانسه در کنار امپریالیسم آمریکا چمباتمه بزند و حین همکاری با سیاست‌های جهانی واشنگتن دل به بهره‌وری از امکاناتی خوش کند که این سرمایه‌داری برای‌اش در جهان ایجاد خواهد کرد: دسترسی به مواد خام، دستیابی به فناوری‌های لازم، بازار فروش و گردش سرمایه، بهره‌وری از نظام بیمه‌ها و بانک‌ها و ... خلاصه فهرست کلان است و پرشمار!

ولی در عوض مسائل ویژه شرایط استراتژیک روسیه نیز بر این گزینه سنگینی خواهد کرد. خلاصه کلام روسیه نمی‌توانست از موقعیت جغرافیائی و جمعیتی خود «فاکتور» گرفته، و در قلب قاره آسیا تبدیل به ایتالیای ثانی شود.

به طور مثال، این گزینه از روسیه کشوری می‌ساخت با یک ساختار جمعیتی بسیار متزلزل که در آن هم‌نشینی مسلمان، مسیحی، یهودی و ... همچنانکه هم‌شهری‌گری روس، تاتار و قرقیز و ... در قلب یک نظام واحد اقتصادی نه تنها همچون نمونه آمریکا زمینه قدرت‌نمایی نمی‌شد که شاهرهای بود جهت اوج‌گیری بحران‌های جمعیتی. البته نمونه بالا فقط جهت اطلاع عنوان شد، نمونه‌ها فراوان است. به طور مثال درگیری‌های استراتژیک روسیه با چین در قلب آسیا که تاریخچه‌ای بسیار کهن دارد، در چنین ساختاری تبدیل به معضل بزرگی برای مسکو می‌شد. و مسلم بدانیم آمریکا جهت بهره‌برداری از این «درگیری‌ها» کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نمی‌داد. در این گزینه روسیه نهایت امر می‌بایست تمامی بلندپروازی‌های آسیائی، خاورمیانه‌ای و حتی اروپائی خود را فدای این اصل کند که یک «متحد» حرف‌گوش کن آمریکا است! و قبول این «اصل» مسلماً تجزیه فدراسیون روسیه را نیز الزامی می‌نمود و خلاصه، قضیه بیش از آنچه «صاحب‌نظران» سازمان سیا در بوق‌ها کرده بودند برای مسکو گران تمام می‌شد.

ولی بالاتر گفتم که گزینه دوم نیز وجود داشت: تبدیل روسیه به «دشمن» آمریکا! در این گزینه مسکو همچون دوران استالینیسم می‌توانست با بهره‌گیری از موضع ضدآمریکائی خود در مراودات جهانی سعی داشته باشد تا با این موضع‌گیری‌ها ارتباطاتی را به ارزش گذارد که فرضاً زمینه قدرت‌نمایی برای کرملین را افزایش می‌داد. ولی این گزینه مشکلات بسیاری را نیز به همراه می‌آورد، که در رأس آن می‌باید از عدم کارائی ساختارهای صنعتی، علمی و تجاری در روسیه امروز سخن گفت. ساختارهایی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق هنوز بازسازی نشده‌اند و به هیچ عنوان در هنگامه یک «تقابل» فعال با منافع ایالات متحد نمی‌توانند

کارائی نشان دهند. نتیجه منفی این گزینه همان انزوا، قرار گرفتن در «حیاط خلوت» تحولات فناورانه و علمی و تجاری، و نهایت امر کشیده شدن روسیه به حاشیه روابط بین‌المللی بود.

امروز، با در نظر گرفتن آنچه در سطح جهانی شاهدیم به جرأت می‌توان گفت که تاکنون روسیه سعی تمام داشته تا دیپلماسی جهانی خود را بر محوری استوار کند که بر هر دوی این گزینه‌ها همزمان تکیه داشته باشد. در این چشم‌انداز روسیه هم خود را «متحد» آمریکا معرفی می‌کند و هم به صورتی که شاهدیم در هر موقعیتی از ابزار «تهدید» به شیوه‌ای کاملاً قاطعانه بهره‌گیری کرده. روسیه هم در برابر شورای امنیت سازمان ملل، فرانسه را به جان آمریکا انداخت تا حمله به عراق را «غیرقانونی» جلوه دهد، و هم در عمل در برابر ارتش‌های انگلستان و آمریکا پای عقب گذاشت تا اینان اصولاً جرأت چنین عملیاتی داشته باشند. روسیه هم دست آمریکا را در صحنه‌گردانی‌های اروپای شرقی باز گذاشت، و هم در برابر استقرار موشک‌های آمریکائی در چک و لهستان چنان عکس‌العملی نشان داد که آمریکا بهتر دید اصلاً از خیر این بساط بگذرد. و نمونه این «مراودات» دیپلماتیک بین مسکو و واشنگتن امروز از شمار بیرون است. چه در آسیای شرقی، چه در آسیای مرکزی و خاورمیانه و چه در نوسانات قیمت نفت خام، طلا و گاز طبیعی می‌توان همه روزه این «دیپلماسی» را به صراحت مشاهده کرد.

ولی به استنباط ما امروز دیگر روسیه پای به مرحله‌ای کاملاً متفاوت گذاشته. سخنان مدودف به صراحت نشان می‌دهد که هیئت حاکمه روسیه از لزوم آزادی‌های سیاسی و مطبوعات و دموکراسی

نیز گفته‌ایم روسیه نمی‌تواند از موضع جغرافیائی خود به عنوان یک قدرت آسیائی «فاکتور» گرفته، دست در دست محافلی گذارد که آسیا را فقط در مقام «شکارگاه» و قربانگاه می‌بینند. خلاصه کلام اگر ابتکار عمل از جانب مسکو در این زمینه ویژه، یعنی گشایش روابط گسترده و همکاری‌های اقتصادی و مالی و صنعتی با هند و با همسایگان، خصوصاً ایران و ترکیه در بزنگاه‌های آینده آغاز نشود، و نهایت امر تبدیل به سرآغازی بر روند نوینی از روابط منطقه‌ای نگردد، صرف موضع «نه سیخ بسوزد و نه کباب» دیگر قادر به حفظ امتداد و گسترش مواضع و دامنه منافع کرملین در سطح جهانی نخواهد بود.

و قوانین انسان‌محور جهت دستیابی به یک جامعه پویا و قدرتمند و صنعتی کاملاً آگاه شده. ولی چنین ارتباطاتی نمی‌تواند صرفاً در چارچوب یک روابط سیاسی آنهم به صورت «به نعل و به میخ»، با مراکز تصمیم‌گیری سرمایه‌داری به منصفه ظهور برسد. این مسلم است که روسیه جهت خروج کامل از شرایط «پسافروپاشی» می‌باید رابطه خود را با مراکز تصمیم‌گیری «سرمایه» به مراتب شفاف‌تر از آنچه هست بنماید. ولی چنین شفافیتی کفایت نخواهد کرد. این کشور می‌باید در ارتباط با تحولات منطقه جغرافیائی خود به صورتی کاملاً شفاف، نه تنها موضع‌گیری که قبول مسئولیت مستقیم نماید. حضور یک ارتش چند صد هزار نفره غربی اگر در مرزهای جغرافیائی اتحاد شوروی سابق برای روسیه تاکنون مایه نگرانی نشده، مسلماً در چارچوب اعمال یک سیاست مستقل از جانب کرملین بسیار مشکل‌آفرین خواهد بود.

و این فهرست گسترده‌تر از آن است که بتوان در اینجا حتی اشاره‌ای به آن داشت، ولی از چه طریق می‌توان به این شفافیت‌ها و کارائی‌ها دست یافت؟ به عنوان پاسخ به این پرسش در همینجا بگوئیم که هیئت حاکمه روسیه بدون همراهی و هم‌نوائی با منافع درازمدت کشورهای همسایه نمی‌تواند جوابی برای این معضل پیدا کند. همانطور که بارها